

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

نویسنده: ح. بریالی

۱۲ جون ۲۰۱۶

فرش سرخ برای "حکمتیار" و حزبش

نگاهی به منطق تفاهم دولت "غنی" با حزب اسلامی

دموکراسی غربی در افغانستان ماهیتاً بر اساس دفاع صریح از منافع و جایگاه همپالگی های ارتجاعی نظام سرمایه داری از جمله لشکر مزدور دوران جنگ سردی بنا یافته است و تداوم حیات سیاسی این نیروهای سیاه و مزدور برای این دموکراسی، به حیث یک ضرورت غیر قابل انکار، میرهن است. زیرا قدرت و پتانسیال تخریبی ارتجاع اسلامی و اساساً استفاده از آن برای جلوگیری از پیشروی حرکت، تفکر و جنبش سوسیالیستی و چپ برای بورژوازی بین المللی در هر کجای جهان و من جمله در افغانستان از اهمیت برخوردار بوده و در تاریخ نیز از آن سود جسته اند.

از همان جلسه اول بن، نفس پروژه سرمایه داری جهانی و ارتجاع عرب به رهبری امریکا، یک کاسه ساختن حد اکثری گروه ها و دسته های ارتجاعی بورژوازی در افغانستان بود. این نیروها بعد از سقوط نظام پرو شوروی قابلیت یکجا زیستن و برپائی حاکمیت سیاسی مشترک و مطلوب غرب را نداشتند. بر اساس ستراتیژی همکاسه ساختن و به خدمت گرفتن مجدد این نیروها بود که شالوده بزل و بخشش بنیاد گذاشته شد و جنایتکاران جنگی خلاف توقع مردم دردمند و قربانی، به همدیگر مصونیت قانونی و سیاسی قایل شدند. قدر مسلم هم همین است که حزب اسلامی در کنفرانس بن با هویت گروه قبرس نمایندگی می شد و یکی از فعالان شراکت برای این هم کاسه شدن ارتجاع مذهبی افغانستان بود و از همان آوان حاکمیت انتقالی به رهبری کرزی الی اکنون اعضای حزب اسلامی در هیأت های وکیل و وزیر و مشاور رئیس جمهور و غیره به حیات سیاسی خود در درون قدرت و حاشیه های آن ادامه داد.

این حقیقت به وضاحت می رساند که مسأله شراکت حزب اسلامی در قدرت سیاسی به صورت کلی هیچ گاه منتفی نبوده و خطوط خاص قرمزی که علیه این حزب جنایتکار ترسیم شده باشد، افسانه ای بیش نبوده و نیست. دقیقاً بر مبنای یک چنین واقعیت سیاسی است که پرده های بعدی تئاتر سیاسی به نمایش گذاشته شد، ورود بخشی از کادر ها و فعالان آن حزب تحت رهبری ارغندیوال و با نام و نشان حزب اسلامی و با تأیید رسمی حکومت و حامیان جهانی اش، در رأس قدرت حاکمه امریکا، عملاً با حمایت از اشرف غنی در انتخابات تقلبی ریاست جمهوری، وارد قدرت سیاسی گردیدند؛ اجرای پرده دوم این تئاتر در برگیرنده رسمیت بخشیدن به کلیت آن حزب است که با تفاهمنامه رسمی زمینه های مساعد امتیازگیری فراهم می شود و برای تحقق پرده دوم تئاتر سیاسی است که عملاً تفاهمنامه رسمی دولتی آماده می گردد، و جانی ترین شعبه اسلام سیاسی برای نقش آفرینی مجدد در سناریوهای بعدی جایگاهش قانوناً تعریف و تنظیم می گردد.

اساساً تفاهم میان حکومت و حزب اسلامی در یک هیأت کلی رسمیت بخشیدن به جنایتکاران تاریخ و احترام گذاشتن به جاه و جلال آنها از جانب دولت است و تصریح می شود که کسی بابت جنایتی که مرتکب شده مورد مواخذه قرار نگیرد و به دست عدالت سپرده نشود، بازخواست نگردد.

دولت ارتجاعی کنونی به رهبری غنی و همپالگی هایشان عملاً با تفاهم نامه و صدور فرمان از حزب اسلامی و رهبرش حکمتیار رفع اتهام نموده و رسماً قُدردانی به عمل آورده است؛ یعنی تمام جنایاتش را عین ثواب و خدمت به انسان افغانستان تعریف می کند.

این تفاهم دقیقاً زمانی انجام می شود که حزب اسلامی فاقد هرگونه اعتبار اجتماعی، قابلیت سیاسی و نظامی بوده و ماهیت شکست خورده و پارچه پارچه اش به همه، هم در درون و هم در بیرون از افغانستان آشکار و محرز است. این نیروی ارتجاعی اسلامی طی این پانزده سال از لحاظ نظامی توانائی تصرف حتی یک واحد اداری را هم نداشته و بر هیچ بخشی از کشور نتوانست مسلط شود. این تفاهمنامه در حقیقت زمانی اجرائی می شود که حزب اسلامی از لحاظ هویتی رو به اضمحلال دارد و فاقد اتوریته و جایگاه جنگ سردی اش است که اخوانیزم در افغانستان از آن برخوردار بود و به حیث جایگاه معتبر فکری و سیاسی آن زمان، به صورت وسیع به کار گرفته می شد. از جانب دیگر پراتیک وحشتناک و جنایتبار این حزب که بر ویران کردن و محو فزیک عالم و آدم استوار بود، چهره واقعی جریاناتی همچون حزب اسلامی در افغانستان را بر همه گان برملا ساخت و جلو چشم مردم گذاشت. نیرو و اعتبار این حزب حتی در میان هواخواهان گذشته اش نیز به اثر لیست طویل و بلندی از جنایتکاری های تاریخی که طی سالهای فعالیتش، به خصوص دهه نود و تا همین امروز به صورت عریان علیه مردمان ملکی جامعه، علیه مدنیت و مظاهر تجدد به ثبت رسانیده است، تضعیف و به بن بست مواجه شده است.

قرار گرفتن حزب اسلامی در یک چنین وضعیت سیاسی نظامی، خود نمایانگر از رده خارج شدن صلابت سیاسی این حزب در جنبش اخوانیزم افغانستان و قدرت مانور نظامی آن به سان دوره های جنگ و جهاد که از پشتیبانی بی حد و مرز امریکا و غرب و بورژوازی عرب برخوردار بود، می باشد.

واقعیت آشکار اینست که آغوش باز و امتیازدهی های از قبل معلوم دولت برای این حزب بود که این حزب جاه طلب را به آمدن و پیوستن به قدرت سیاسی در یک هیأت عمومی تر ترغیب نمود است، نه فشار سیاسی و نظامی دولت برای نابودی حزب اسلامی، که در نهایت این حزب گزینه و راه دیگری به جز گردن نهادن به پروسه صلح و پیوستن به دولت را در چشم انداز نداشته باشد و سرانجام ناگزیر از موضع ضعف و برتری موقف دولت مجبور به امتیاز دهی شده باشد.

دقت بر چکیده از این تفاهمنامه از جمله "آزادی اعضای زندانی این حزب که متهم به ارتکاب جرایم جنائی نیستند، کمک به بازگشت هواداران مهاجر آن از پاکستان و ایران، دادن زمین به حدود ۲۰ هزار از خانواده های اعضای این حزب، قرار دادن کشته شدگان و معلولان این حزب در شمار "شهداء و معلولان" دفاع از وطن، به رسمیت شناختن حکمتیار به عنوان شخصیت برجسته و اعزاز و رهبر جهادی، صدور فرمانی ویژه برای "احترام خاص" او و تأمین هزینه و امنیت دو تا سه محل اقامت رهبری حزب" به وضاحت نشان می دهد که سراسر این تفاهمنامه در راستای تحسین و تمجید از حزب اسلامی و حکمتیار آماده شده است. روح این تفاهمنامه نمایانگر توهین آشکار به شعور مردم افغانستان، قربانیان پراتیک اسلامی این حزب و حتی دعوت و مطالبه از مردم افغانستان برای احترام نهادن به آن است. نگاه سوسیالیستی به این تفاهم سه تا دیدگاه را می تواند منعکس بسازد، یکی این که دولتها در طی تاریخ جنک ها و مشاجرات شان خواه ناخواه با اپوزیسیون های رنگارنگ دست به تفاهمات زده اند ولی نه با احزاب مردمی و

اپوزیسیون های انسانگرا و جریانهای که حد اقلی از احترام به انسانیت و روال عادی سیاسی در کارنامه و عقاید سیاسی شان داشته اند. نفس عقد چنین تفاهمنامه ای با چنین جریان جنایتکاری، رُخ فریبکاری و ادعای دروغین مدعیان حقوق بشر را نشان می دهد، و ثابت می سازد که مشورت و نظرخواهی از مردم در قضایای این چنین مهم که صریحاً به سرنوشت دیروز و امروز و فردای همین انسانها رابطه دارد، یک دروغ محض و فریبکاری علنی است.

دوم تکمیل شدن و یک کاسه شدن نیرو های راست اسلامی در افغانستان خطر انسجام دوباره نهضت فرسوده و کپک زده اخوانیزم و تشریح جایگاه سیاسی و متوازن آنها در قدرت فعلی و آینده سیاسی افغانستان را تمثیل می کند. تجربه گذشته جریانهای اسلام سیاسی ثابت ساخته است که این جریانها هنگام ضعف نیرو به کرنش ها و حيله گری های سیاسی دست زده اند تا دوباره نیرو جذب کنند و زمانی که نیرومند شده اند پتانسیال ویرانگری و خرابکاری های شان را به کار گرفته اند. سوم هشدار باش به تمام نیرو های آزادیخواه و سوسیالیست در افغانستان است که نه تنها نسبت به چنین پروسه ای بی اعتنا نباشند بلکه مطالبه می نماید تا در چارچوب های متعدد مبارزاتی علیه آن جبهه های تازه باز نموده و اهمیت این اتحاد مقدس را ناچیز نپندارند. باید جبهه آزادیخواه را هر چه بیشتر وسعت داد و با طرح پلاتفرم های مشترک، این عرصه های متعدد مبارزاتی را مشخص ساخت.

ریشه مخالف با آمدن **حکمتیار** ریشه در پراتیک تمامی طیف اسلام سیاسی و سردسته های جنایتکار زنده و مرده آنها دارد. نیروهای اسلام سیاسی در اشکال و ساختارهای متنوع بخش وسیعی از قدرت حاکمه را طی این مدت تشکیل داده اند و افغانستان را حدود چهل سال به جولانگاه ضدبشری ترین سیاست ها و پراتیک خود تبدیل کرده اند و مؤجز این که دولت ارتجاعی کنونی حق بخشایش جنایتکاران معروف و دسته های شان را ندارد، بلکه به عکس این جنبش آزادیخواهانه مردم، زنان سرکوب شده و اسیر اپارتاید اسلامی، دوندگی قربانی شده و بالاخره تمام مردم اند که باید در یک فضای باز و آزاد و بدون رعب و وحشت تصمیم بگیرند که در برابر پراتیک و جنایات حزب اسلامی و احزاب برادر و هم سنخ آن چه بگویند و خواهان تأمین چگونه عدالتی باشند. این فاز مطالبه مردمی را باید راه انداخت و با تمام نیرو و امکان از آن به دفاع برخاست.